

## مکاسب محرمه / تصویر و تمثيل

### وحدت ايجاد و وجود در صور / پاسخ ادله تحريم حفظ صور

بسم الله الرحمن الرحيم

#### وحدت ايجاد و وجود

در علل حقيقي اين طور است كه الشئء كان ممكناً و اوجد و وجد اين مراحلى است كه در مقام تحليل، تفكيك مى شود اما در مقام واقع اينها متحد است، الشئء كان ممكناً و اوجب و وجب و واوجد فوجد، اين پنج تا، اين در مقام تعليم اين طور است الشئء كان ممكناً فوجب فوجد و وجد. عرض شود اينها مراحلى است كه در مقام تحليل گفته مى شود ولى در مقام واقع آن فعل خلق و ايجاد، عين وجود است، اين طور نيست كه خلق و ايجاد و ابداع، اول باشد، يك چيزى باشد و بعد در ادامه وجود بيابد. با فاصله مثلاً زمانى و ..، نه اصلاً ايجاد همان وجود است، اگر بخواهيم تشبيه كنيم، مى گفتم روشنايى لامپ، تا وقتى كه دارد ايجادى است، از جايى فيضى دارد مى آيد، اين وجود است، فيضى كه نباشد اين وجود نيست، آن افاضه با وجود اين شئء متحدانند، به دو اعتبار است كه يك بار مى گوييم ايجاد، و يك بار مى گوييم وجود، وقتى مى گوييم انتساب فعل به فاعل، مى گوييم ايجاد، انتساب را كه نيينيم وجود اين است.

اين تحليلى است كه در فلسفه در جاي خودش گفته شده است. « الشئء كان ممكناً فأوجب فوجد فوجد فوجد »، اينها مراحل پنج گانه اى است كه در تحليل گفته مى شود و در مقام واقع اين ايجاب و وجوب و ايجاد و وجود همه اش يكي است، اين ايجاب هم كه مى آوريم، « الشئء مالم يجب لم يوجد » است، اول بايد وجوب پيدا كند اين، بعد وجود پيدا كند، ايجاب، وجوب، ايجاد، وجود، اينها همه در عالم واقع، متحدند، يك حقيقت اند كه تحقق پيدا مى كند، در مقام تحليل مى گوييم اين ها را جدا مى كنيم و اين ترتيب درستي است، ولى در مقام واقع و نفس الامر و تحقق اينها يك چيز است. اين چيزى است كه در فلسفه گفته شده است و در بدايه در بحث مواد ثلاث و در بحث علت و معلول اين بحث ها آمده است. اين نظريه بنا بر نظريه فقر وجودى و نظريه ربط كه ملاصدرا گفته است، اين تقويت شده است و قوى تر هم خودش را نشان مى دهد.

## پاسخ اول:

### عدم وحدت « ایجاد و وجود » علل اعدادی

این بحث در علل حقیقیه است ، که علت حقیقی، معطی الوجود است ، حقیقت چیزی از چیز دیگری نشأت می گیرد ، اصل وجود او از چیز دیگری نشأت می گیرد و هر جا که این علیت حقیقی باشد این ایجاد و وجود متحد است.

اما در علل اعدادی که شیء معدّ است ، مثل این که استادی که دارد مطلبی می گوید و کسی چیزی را می فهمد و این گفتن و تلاش او ، یک علیت اعدادی است ، یک زمینه ای را فراهم می کند و آلا موجودی که معطی الوجود است و علم را در اذهان ایجاد می کند ، آن فاعل دیگری است و خداست و علت حقیقی است. این علل اعدادی است در این نوع مواردی طبعاً این قاعده جاری نمی شود البته چون بحث ما فلسفی نیست ولی اجمالاً در علل اعدادی هم یک حدی از کارشان ، حقیقی است ، در حدی که حقیقی باشد، این هم ایجاد و وجود متحد است ، ولی در مقایسه با وجود آن شیء مثلاً علم در ذهن شخص، طبعاً علت حقیقی نیست ، یعنی واقعاً معلّم نیست که این علم را در ذهن و نفس کسی ایجاد کند ، زمینه ای فراهم می کند تا ایجاد که امر قدسی و غیبی است ، محقق شود یعنی گفته های معلم یا خواندن کتاب، این زمینه می شود که شخص و نفس آمادگی پیدا کند تا از عالم غیب بر او افاضه شود این ایجاد و وجود از ناحیه دیگری است ، ایجاد از ناحیه حق است و وجود هم امری است که پیدا می شود ، علمی که پیدا می شود ، آن علمی که ایجاد می شود ، اما کاری که معلم می کند یک کار اعدادی است منتهی همیشه علت اعدادی یک فعل حقیقی دارد منتهی فعل حقیقی او وجود نیست ، یک چیز دیگری است که آن رابطه اش باز ایجاد و وجود است ، به هر حال این بحث در علیت حقیقی است که ایجاد و وجود متحد است .

### حدوث در ایجا و وجود

در این حدوثش و در بقائش هم این طور است برای این که معلول حقیقی بنابر نظریه حق که اشیاء در بقائشان هم نیاز به علت دارند و همان طور که در حدوثشان نیاز به علت دارند حقیق این است که اشیاء در بقاء نیاز به علت دارند همان طور که در وجود نیاز به علت دارند . در بقائش هم یعنی ایجاد مستمر است و وجود هم مستمر است ، ایجاد و وجود متحدند منتهی در حدوث ایجاد حدوثی است ، و با وجود حدوثی یکی است ، و در بقاء ایجاد بقائی است و استمراری است و وجود هم وجود بقائی است. این که می گوییم ایجاد و وجود متحدند ، در علل حقیقی است اولاً ، و در حدوث و بقاء هم است بنابر این که در بقاء هم نیاز به علت دارد منتهی ایجاد حدوثی با وجود حدوثی متحد است ، ایجاد بقائی ، با وجود بقائی متحد است.

بنابراین این که شما به این قاعده فلسفی تمسک کردید ، این قاعده مربوط به علل حقیقی است و در علل و از فوعل اعدادی این بحث به این شکل نیست.

## پاسخ دوم :

### بقاء صور معلول امری دیگر

ثانیاً بفرضی هم که شما اینجا نوعی بگویید این جا هم نوعی علت تصور کنید یا تسامح کنید علت اینجا در همان حدوث است و در وجود در آن اول است ، همان که اول ایجاد کرد ، ایجاد وجود اول با ایجاد متحد است ، اگر با یک تسامحی هم بخواهیم بگوییم ، و بگوییم این قاعده در علل اعدادی هم می آید ، وقتی که این صورت حیوان برایش صادق شد به شکل نقاشی یا مجسمه، آن لحظه ای که صورت حیوان یا انسان می شود ، فعل او، ایجاد او با وجود او در آن اول متحد است ، در بقاء طبعاً علت نیست ، که بگوییم متحد در بقاء هم است ، بقاء این نقاشی یا این مجسمه و پیکر معلول یک علل و عوامل دیگر است و علت این اگر هم بپذیریم برای آن اول است ، در آن اول می گوئیم در آنجا وجود اولیه است و حکم ایجاد که حرام است ، وجود آن اولش هم حرام است چون با ایجاد یکی است ، اما بقاء این امر در ادامه که دیگر ربطی با این علت ندارد و این رابطه اش با این علت ، قطع می شود. بقاء این مجسمه یا نقاشی معلول علل و عوامل دیگری است که در عالم تکوین ، این ادامه او با او ارتباطی ندارد.

بنابراین این استدلال اول برای حرمت بود که تمسک به بحث ایجاد و وجود بود و قاعده وحدت ایجاد و وجود بود که گفتیم که این قاعده در علل حقیقی است ، ثانیاً اگر هم بگوییم در علل اعدادی است، مربوط به همان آن اول است ، اما در بقاء این وجود این نقاشی و .. وابسته و معلول این علت نیست . مثل این که بقاء این ساختمان در ادامه معلول آن معمار و بنا نیست، آنها از بین می روند ولی این بر سرپای خودش ایستاده است و بحث ما در بقاء اول نیست ، و بحث این که مجسمه می شود بماند در ادامه و نگهداشته شود یا نه؟

ایجاد که می گوئیم ، یعنی ایجاد این صورت ترکیبیه مقصود است ، نه آن مواد ، بله، همان ترکیب . ترکیب حقیقی نیست ، ترکیب صناعی است .

## دلیل دوم:

### وجود ملازمه عرفیه

وجه دوم، در فرمایشات بزرگان آمده است و از جمله حضرت امام خوب تقریر کردند این است که برای حرمت حفظ و نگهداری مجسمات بنا بر قول به حرمت ساختن، این است که بگوییم که ادعای این تشبث به قاعده فلسفی نکنیم که ایجاد و وجود متحدند بلکه بگوییم که یک ملازمه عرفیه وجود دارد، نه بحث های فلسفی.

### انقسام افعال بالنسبه ارتباط با نتیجه

با این مقدمه که؛ چیزهایی که در مورد نهی قرار می گیرد، یا مورد امر قرار می گیرد، گاهی فعلی که مورد امر و نهی قرار می گیرد

#### الف. افعال غیر ذات

یک فعل قارّ و ذاتی است، یک فعل ماندگاری است که همزمان با فعل یک چیزی پیدا می شود و بعد تمام می شود، مثل این که کسی نماز می خواند و در این حین افعال همراه در هنگام اراده او با ایجاد، نماز یا حج یا امثال اینها محقق می شود و بعد هم تمام می شود یعنی چیزهایی است که افعالی است که افعال به معنای اسم مصدری که غیر قارّ و ذات است و قراری ندارد و وجودش متسرّم است و همراه با ایجاد بلافاصله تمام می شود که این مورد بحث ما نیست.

#### ب. افعال ذاتی

افعال آنجایی است که نتیجه فعل، یک امر خارجی قارّ و ذاتی است و از امور متقررّه در خارج است یعنی فعل او نتیجه ای می دهد که روی پای خود می ایستد، مثل این که می گوییم «ابن مسجداً»، مسجدی بساز، ابن مسجداً، فعل او متسرّم است و منقضی است اما نتیجه فعل او یک امر متقرر ثابت است. پس گاهی افعال ما که متعلق امر و نهی قرار می گیرد با نتیجه فعل، کاملاً یکی است و همان طور که فعل متسرّم و منقضی است، نتیجه فعل همراه خودش متسرّم و منقضی است، و غیر متقرر و قار ذات است، قسم دوم این گونه است که یک حالت متعدی به ماده غیر خودش است و نتیجه گرچه فعل متسری و تمام است و زمانی تمام می شود و اما نتیجه فعل یک چیز دیگری است که خارج از فعل و بعد از فعل ماندگاری دارد، مثل ابن مسجداً، بناء مسجد و ساخت و ساز مسجد، یک عملیات زمانی است، در طول زمان محقق می شود و این فعالیت تمام می شود اما نتیجه فعالیت و حاصل این فعل و اسم مصدر این فعل، یک امر باقی و مستمر است که همان ساختانی است که باقی می ماند.

## نتایج ملکوتی افعال

در عالم غیب نروید آن امر مشترک است که همه افعال ما یک صورت ملکوتی دارد و در عالم ملکوت .. آن را کنار بگذارید چون ما نسبت به صور ملکوتی ، مستقیم وظیفه ای نداریم ولی اینجا فرق می کند. ما از نگاه مادی این عالم و جهانی که حساب کنیم افعال گاهی تمام می شود و یک امر قارّ و ذات است در این جهانی و باقی نمی ماند ، و یک وقت یک امر حاصلی از آنها در همین عالم و عرصه مادی باقی می ماند و در جهان غیب داستان دیگری دارد که مشترک بین همه اینهاست و همه اعمال یک حقیقت ملکوتی دارد که آن باقی است و از مقوله مادی نیست

### مفهوم «ملازمه عرفیه»

مقصود از ملازمه عرفیه این است که همان طور که حضرت امام خوب تقریر کردند در مکاسب محرمة اش، این طور می شود تقریر کرد که :

گفته می شود در این استدلال دوم این که در مواردی که امر یا نهی به فعلی تعلق گیرد، که آن فعل گرچه غیرمقرر است و منسرم و منقضی است اما حاصل آن یک امر مقرر است ، در اینجا ممکن است ما قائل به ملازمه **عقلیه** ( **عرفیه** ) شویم به این بیان که بگوییم که وقتی شارع نهی کرد مثلاً از تنجیس مسجد ، تنجیس در یک آن واقع می شود و زمانی واقع می شود فعل او، ولی حاصلش این است که این نجاست در مسجد است ، ظاهر این نوع موارد در قسم دوم این است که اگر ملازمه است از نگاه عرفی بین حرمت خود فعل و مبعوضیت خود فعل و مبعوضیت بقاء آن اثر، اگر می گوید مسجد را نجس نکن ، یعنی اثرش نباید باقی بماند در ادامه هم برای او مبعوض است بقاء و ماندن او در مسجد ، اگر می گوید مسجد را بساز، معنایش این است که این کارت مطلوب است و ماندگاری و حفظ این هم ، مطلوب است ، این مبعوضیت و مطلوبیت افعال در قسم دوم عرفاً ملازمه دارد با مطلوبیت و مبعوضیت حاصل این فعل، و آثار آن که در بقاء است آلا این که - اینجا بحث فلسفی نمی کنیم که ایجاد است و وجود است و ایجاد و وجود متحد عقلی اند و هر حکمی ایجاد دارد وجود هم دارد - آن را نمی گوئیم برای این که وجود بقائی با وجود ایجادی که یکی نیست . - از نظر عرفی اینها یک ملازمه ایست.

### نتیجه

نتیجه این ملازمه عرفی، قاعده کلی است و آن این است که هرگاه که فعلی از آن قبیل نوع دوم ، مبعوض یا محبوب مولی قرار گیرد و متعلق امر و نهی شارع قرار گیرد ، این امر عرفاً ملازم با این است که یک امر و نهی به حاصلش هم تعلق گیرد و مبعوضیت و مطلوبیتی به حاصلش هم تعلق گیرد ، البته این ملازمه عرفی است و قابل تخلف است. یک جایی ممکن است تخلف کند . مثال که یک فعل محرم است ولی نتیجه این فعل محرم

ولد الزناء است فعل مبعوض بوده اما حاصل آن ولد الزنا است ، مبعوض نیست ، کسی نمی گوید این را باید از بین ببریم، یا نگهش ندار، او هم مثل بقیه انسانها ارزش دارد . اگر بگوییم این مثالی است برای اثر فعل و ...

### ملازمه عرفیه در صور

به هر حال در یک جاهایی ممکن است با دلیل خاص بگوییم فقط اقدام اولیه اش اشکال دارد و بقائش اشکال ندارد اما ظاهر عرفی قصه این است که این دو قسمت ملازمه دارد و ابتدا هم وقتی به ذهن بیاید که مجسمه حرام است یعنی ساخت مجسمه، آدم فکر می کند نباید نگهش دارد ، یک چنین ملازمه ای ادعا شده و در کلام امام تقریر شده و برخی از معاصرین هم این را پذیرفته اند و قبل از امام هم مطرح بوده ، ایشان بهتر با یک بیان دقیقتری تقریر کردند و این وجه دوم است که قاعده عقلیه نیست ، ملازمه عرفیه است .

### پاسخ اول: وجود قرینه عقلیه

این وجه را خود حضرت امام یک پاسخی دادند و این است که ما کبری را قبول داریم که علی القاعده جایی که ایجاد یک امری در خارج که به صورت مرکب صناعی است و یک حقیقتی است که با فعل او محقق می شود این ایجادش که اشکال پیدا کرد و بقائش هم اشکال دارد و ظاهرش ملازمه بین این دو است چون این ملازمه عرفی است این طور نیست که همیشگی باشد و یک جاهایی ممکن است با قرینه هایی بگوییم این طور نیست چون عقلی نیست ، عرفی است.

امام در جواب می فرمایند اینجا ما قرینه عقلیه داریم، یک قرینه ای داریم که می شود بگوییم ایجادش، یعنی ملازمه را برمی دارد، آن قرینه عقلیه روایاتی است ، ۶،۷ روایتی است که در کتب عامه و خاصه آمده بود در خصوص ساخت مجسمه که می فرمود کسی که مجسمه بسازد در روز قیامت مأمور شود به این که « آن ینفخ فیها و ما هو ینفخ فیها »، در روز قیامت یک نوع عذابی است برای او ، او را وامی دارند که آن ینفخ فیها، روح در آن بدمد ، در حالی ما هو ینفخ فیها ، از این روایات استفاده کردیم که آن چه که مبعوض در ساخت اینهاست ، آن تشبه به خالق است ، این که کسی بخواهد به صورت خالق خودش را در بیاورد و شکل و شمائلی از موجود ذی روح ایجاد کند و این موجود برتر در عالم است و کسی بخواهد شکل او را درست کند یک نوع تشبه به خالق در آورده است، از این روایات استفاده می شود که حکمت این حرمت این ساخت همان تشبه است ، آن وقت اگر حکمت تشبه شد ، این تشبه در احداث و ایجاد صور و مجسمه هاست وقتی می خواهد بسازد ، سازنده این تشبه را دارد پیدا می کند اما بعد در حفظ و ماندگاری این تشبهی نیست ، بنده خدایی که مجسمه را در خانه نگه داشته ، او که تشبه نکرده، فعلی که تشبه عملیات ایجاد و احداثی است نه فعالیت حفظ و ابقاء و اقتناعی که بعد ایجاد می شود و آن که تشبه نیست .

این نکته درست است که حکمت است و علت نیست ولی همین حکمت مانع می شود که ملازمه عرفی انعقاد پیدا کند، تلازم، تامّ می شود بخصوص ملازمه هم یک دلیل عقلی این شکلی است یعنی با یک احتمال جدی مخالف، بگوید من دیگر ملازمه ای نمی فهمم. و عرف آن را ملازمه نداند مثلاً در ساخت شراب این طور نیست و خمر ساختن و مسکر ساختن این طور نیست و خمر که ساخت و عرف می گوید ننگه داشتنش هم فرقی نمی کند بلکه آنجا عرف به ذهنش می آید که اصلش همان نگهداریش است، آن را ملازمه می داند و دلیل خاص را کنار می گذاریم اگر دلیل خاص هم نبود می شد این طور ملازمه را ایجاد کرد.

### نظر آقای اعرافی

اما این نکته حضرت امام، ملاحظه ای البته دارد، و آن این است که شما فقط این روایات را نبینید، روایات دیگری هم بود می گفت که کسر صور را می گفت یا بحث تمثال را می گفت که روی خود تمثال مبعوضیت را می برد، نه این که فعالیت اولیه و اقدام اولیه اش بخواهد بحث کند ولذا نباید آنی که حکمت است نباید این روایات را دید، بیست الی سی روایت بود، که خیلی کار به این بحث نداشت و قبلاً هم گفتیم فلسفه و حکمت این حکم هم معلوم نیست که منحصر در این باشد، حکمتهای دیگری احتمالاً داشته باشد که ما مطلع نباشیم، با ملاحظه آنها معلوم نیست که این جواب تام شود یعنی ممکن است بگوییم که ملازمه عرفیه ای وجود دارد. این جواب حضرت امام که ممکن است که یک مناقشه ای به این شکل در فرمایش ایشان داشته باشیم.

اما مع ذلک کله، ایشان موردی بحث کردند، اما در ضمن این که مورد را ما نوعی جواب می دهیم در خود کبرای کلیش هم اطمینانی نیست، کاملاً موردی است، مورد به مورد باید دید، قاعده کلی وجود ندارد، این که می گوید این عمل را انجام نده، این نتیجه اش را نمی خواهد در حدی که اصلاً رفت از بین برد، یا نتیجه اش را نمی گوید از بین ببر، ولی ... یا این که نگهداشتنش هم طوری نیست، سه حالت دارد که هر یک از اینها قرینه می خواهد یک چیز کلی قاعده ملازمه عرفیه ای وجود ندارد. مثلاً در تنجیس مسجد، یک طور فضای بحث است که ایجادش اشکال دارد، بقائش هم اشکال دارد، و مأمور می شود که مکلف ازاله نجاست کند و تطهیر کند، گاهی این طور است بخاطر شرائط و دلیل خاصی، گاهی ممکن است مأمور به از بین بردن نباشد، ولی خودش را نباید حفظ و نگهداری کند، گاهی هم آن هم مانعی ندارد، یک ملازمه قطعی که ما قاعده بگیریم، واقعش یک اطمینانی می خواهد چون حکم روی فعل آمده و فعل را دارد حرام می کند و می گوید این کار را نکن یا این کار را بکن، اما این که حفظش واجب یا حرام است یا از بین بردنش واجب است یا حرام است، در این موارد بحث نمی کند. مثلاً در «این مسجداً»، مسجد بساز، حالا در اینجا یک قرائن خاصه ای دارد که می گوید حفظش هم معلوم نیست چقدر واجب باشد، حفظش خوب است و مطلوبیت دارد، اما حفظش واجب است و با این دلیل یعنی تخریش حرام است، معلوم نیست این طور چیزی در این حد باشد.

## عدم کفایت حکمت در ادله

این دلیل اول که ملازمه عقلی بود، دلیل اول، دوم ملازمه عرفیه بود. فرض می‌کنیم که دلیل می‌گوید نسا، بیش از این دلالت ندارد، نه، این فرض است که شارع فرموده که نسا، لاتعمل التماثل، از این می‌شود استفاده کرده که در ادامه هم حفظ نکنید!

حکم تبعدی است و یک جایی شارع تعبد کرده حکمی را، همه احکام تبعدی، حکمتی لابد دارد، حکمتی دارد ولی به صرف حکمت که نمی‌شود حکم کرد، شارع یک امر تبعدی است و ما می‌خواهیم بگوییم که احراز این که قاعده کلی باشد و فعلی که محبوب یا مبعوض شد، نتیجه اش هم محبوب یا مبعوض است، نتیجه بقائی او محبوب یا مبعوض است، ملازمه قاطع همیشگی ما نداریم. باید آن را مورد به مورد دید و ارتکازات و فضا چه چیز را اقتضاء می‌کند؟

ملازمه را ما قبول داریم اما در ما نحن فیه ما قبول نداریم. ما می‌گوییم این یک چیز قاطع نهایی نیست، مورد به مورد باید دید که شرایط چه طوری است که گاهی ملازمه است، گاهی نیست.

## دلیل سوم:

### روایت « محمد بن مسلم »

وجه سوم به بعد دیگر روایاتی است که دلالت بر حرمت این می‌کند، از جمله روایت محمد بن مسلم است که ما در بین روایات، معتبرش می‌دانستیم و حملش بر صور حفظ و نگهداری کردیم در همان جلد سوم ابواب احکام مساکن باب ۳ بود، و مفصل بحث شد.

### بررسی روایت « محمد بن مسلم »

روایت هفده آخرین روایت ج ۳ ابواب احکام مساکن ص ۵۶۳ است و روایت معتبره محمد بن مسلم است که مفصل بحث شد که « عن ابيه عن حماد بن عيسى عن .. عن محمد بن مسلم قال سألت عن تماثيل الشجر و الشمس و القمر، فقال لا بأس ما لم يكن شيئاً من الحيوان » که مفهومش این بود که اگر از صور حیوانات و صور ذی روح باشد اشکال دارد. و قبلاً ما گفتیم این سألته عن تماثيل الشجر و الحجر و .. سوال از حفظ و نگهداری و .. است نه از ساختش، یا لا اقل ما اطمینان نداشتیم که مربوط به ساخت است فلذا می‌گفتیم با این تفصیل در مقام دوم است.

این روایت جزء روایی بر حرمت تماثل می‌شود « لا بأس ما لم يكن شيئاً من الحيوان »، این دو سه نکته را بپذیریم یکی این که این روایت مربوط به اقتناع است نه ساخت، و بنابر قائل شدن به مفهوم شرط، « ما لم يكن شيئاً من الحيوان »، یعنی « اذا كان من الحيوان ففیه بأس »، مقدمه سوم این است که وقتی می‌گوید لا بأس یعنی اشکالی ندارد و مفهوم وقتی می‌گوید فیه بأس، مقصود کراهت نیست، ظهور اولیه اش حرمت است و ما قبول داریم

بنابر قبول چهار مقدمه است یعنی بگوئیم حدیث مربوط به اقتناع است و بعد بگوئیم مفهوم شرط هم قبول کنیم و کلمه فیه بأس که در شرط است بگوئیم دلالت بر حرمت می کند نه کراهت ، بنابراین روایت دقیقاً می گوید که حفظ صور موجودات ذی روح اشکال دارد و دلالتش هم به این شکل بحث شد .

جواب دادن به این روایت ، از طریق خدشه کردن در این سه مقدمه است ، و یکی بگوئید این مربوط به ساخت است و این را ما جواب دادیم یا کسی بگوئید مفهوم شرط را ما قبول نداریم و این هم مبنای ما این است که شرط مفهوم دارد و قبول کردیم یا کسی بگوئید که فیه بأس ، کراهت و نه حرمت ، این را هم جواب دادیم فلذا پاسخ به این استدلال خدشه در این سه مقدمه است و همه اش در بحث های مطرح شده داده شده است . این روایت به خوبی دلالت بر حرمت می کند برخلاف دو دلیل قبلی که اشکال دارد . دلیل عقلی که قطعاً اشکال داشت و دلیل دوم با یک قوت بیشتری داشت ولی در عین حال تام نبود و دلیل روایی تام است .

## روایات دیگر

روایات دیگری هم در این باب بود مثلاً روایت هفتم و هشتم که معتبر نبود ، آن روایات این بود که روایت هفتم که معتبر نبود ولی می گفت بعثتی رسول الله فی هدم القبور و کسر الصور ، آنجا می گوید صور را بشکن که شکستن مجسمه ها و تخریب آنها این دلالت بر ای نمی کند که نگهداریش اشکال دارد یا روایت هشتم بنابر یک نظر معتبر است که آنجا فرمود لاتدع صورتا الا محوتها باز امر به محو می کرد . در این روایات که بر دلیل سوم است که هفت ، هشت تا روایت در کتاب مرحوم آقای تبریزی و مکاسبشان می بینید و ما دوسه مورد را آوردیم چون قبلاً همه اینها را بحث مفصلی کردیم . این روایات گرچه بعضی از آنها سند داشته و سندش تمام نبود یا دلالتش اشکال داشت ولی بین این روایات حداقل این روایت معتبره محمد بن مسلم است که به خوبی دلالت می کند و قدر متیقنش این است که نگهداری تماثیل و تصاویر مواجه با اشکال است و حرام است اگر ذی روح باشد . جواب اینها بعضی از این روایاتی که در دلیل سوم است جواب دارد که سند یا دلالتش مخدوش است اما حداقلش این است که این روایت تام است . فلذا اشکالی در خود روایت نیست . جواب این دلیل این است که روایات معارض ما داریم که آن قصه را عوض می کند .

صلی الله علی محمد و آل محمد .